

درباره چپ مصدقی

امیر طیرانی

برگزاری مناظره میان دو استاد دانشگاه دکتر موسی غنی نژاد و دکتر مسعود درخشان در سیمای جمهوری اسلامی بحث و گفتگوهای فراوانی را مطرح ساخت.

اما هنوز تبوتاب آن مصاحبه فروکش نکرده بود که مناظره دیگری میان دکتر غنی نژاد و علی علیزاده برگزار شد و بار دیگر دیدگاه‌های دکتر غنی نژاد درباره اقتصاد آزاد و غیره بی‌سرزبان‌ها افتاد.

بحث‌هایی که در آن دو مناظره میان دکتر غنی نژاد و طرف‌های مقابلش که یکی از آنها همچون دکتر غنی نژاد دانش‌آموخته و کارشناس امور اقتصادی است و علی علیزاده که همچون بسیاری از حاضران در عرصه رسانه در باره همه چیز از اقتصاد و سیاست و امور بین‌الملل و... صحبت می‌کند طبیعتاً موافقان و مخالفانی دارد.

اما در این یادداشت هدف ارزیابی نظرات مطرح شده در این دو مناظره که بخش عمده آن در باره مسائل اقتصادی بود نیست. اقتصاد دانشی مستقل و مجزا است و کسانی همچون من که دانش آموخته این رشته نیستیم حق اظهارنظر و ورود در آن را نداریم.

اما غرض من از نوشتن این یادداشت یادآوری یک نکته مهم به بزرگان و اهل‌نظری است که درباره همه چیز و همه امور خود را صاحب‌نظر می‌دانند و به خود اجازه می‌دهند در رسانه‌های جمعی درباره آن طرح نظر کنند.

و از آنجاکه جناب دکتر غنی نژاد را استادی محترم و کارشناس صاحب‌نظر در زمینه دیدگاه‌های لیبرالیستی می‌دانم روی سخنم در این یادداشت فقط با ایشان است.

دکتر غنی نژاد در گفتگو و مناظره با دکتر درخشان بار دیگر اصطلاحی را به کار بردند که پیش‌ازاین نیز از آن سود جسته بودند؛ "چپ مصدقی".

ایشان طرفداران دکتر مصدق را به دودسته و شاید هم بیشتر تقسیم کرده‌اند. ولی همواره نقدهای ایشان صرفاً متوجه دیدگاه‌ها و عملکرد خود دکتر مصدق و نیز گروهی از طرفداران ایشان است که آنها را چپ مصدقی می‌نامند. ایشان هیچگاه در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود نه نامی از باقی هواداران مصدق که قاندا باید آنها را راست مصدقی یا مصدقی راست بنامند به میان نیاورده و دیدگاه‌های آنها را نیز نقد نکرده‌اند.

به عقیده دکتر غنی نژاد و از منظر ایشان دکتر مصدق و این چپ مصدقی از زمان ملی‌شدن نفت تاکنون عامل بدبختی و عقب‌افتادگی ایران به شمار می‌روند و به همین سبب عنوان مصاحبه ایشان با روزنامه شرق نیز چنین است: "تأثیر مخرب مصدق"

داوری در باره هر موضوع و به‌ویژه افراد و موضوعاتی که در تعیین سرنوشت ملت دخیل و تأثیرگذار به طور طبیعی حق همگان است به‌ویژه آن که این فرد استاد دانشگاه باشد. فردی که در نظر عموم کسی است که بدون دانش و آگاهی درباره فرد یا موضوعی سخن نمی‌گوید و داوری نمی‌کند.

ولی مشکل و گرفتاری من خواننده از زمانی آغاز می‌شود که مشاهده می‌کنم که به هنگام خواندن مطالب استاد با اغلاطی پرتعداد مواجه می‌شوم و چنین به نظر می‌رسد؛ چون فردی استاد اقتصاد دانشگاه است برای داوری در باره یک موضع تاریخی نیز دانش اقتصادی او کفایت می‌کند.

درحالی‌که چنین به نظر می‌آید که حتی یک استاد اقتصاد نیز برای قضاوت درباره یک واقعه تاریخی و یا فردی که در تاریخ معاصر ایران نقش‌آفرینی کرده است نیاز به آن دارد که به منابع و تحقیقات تاریخی رجوع کرده و بر اساس مستندات تاریخی بگوید و بنویسد.

برای آن درباره میزان تسلط استاد گرامی درباره تاریخ ایران و از جمله داوری ایشان درباره کودتای 28 مرداد، ماهیت رژیم پهلوی که ایشان درباره آن گاهوبیگاه سخن می‌گویند بیشتر آشنا شویم ضروری است تا به چند داوری ایشان در این خصوص اشاره کنیم.

در نگاه دکتر غنی نژاد مصدق فردی پوپولیست بود. برداشتی نزدیک به برداشتی که شاه و اسدالله علم مصدق را به آن متهم می‌کردند: "دماگوز" (عوام‌فریب- مردم‌فریب)

و نیز همچون توصیفاتی که حزب توده مصدق را به آن متصف می‌کرد: «عوام‌فریبان که آخرین تیر ترکش استعمار محسوب می‌شوند کسانی محسوب می‌شدند که همیشه سینه خود را سپر تیر بلایا و مخالفت می‌کنند و همیشه پرچمدار حفظ استقلال و آزادی کشورند ولی حتی یکبار هم دیده نشده است که به نفع استقلال و آزادی واقعی کشور و به نفع حقوق مردم و قانون اساسی کوچک‌ترین اقدام مفید و مؤثری کرده باشند» (به‌سوی آینده مهر ۱۳۲۹)

از نگاه دکتر غنی نژاد ملی‌شدن صنعت نفت و اندیشه و عملکرد دکتر مصدق تأثیر مخربی بر سرنوشت ایران برجای گذاشته است. از نگاه ایشان ملی‌شدن صنعت نفت به رواج شووینسم (ملت‌گرایی افراطی) همچون اقدامات رضاشاه منتهی می‌شد (اعتماد ملی 88/1/15)

ولی به هر صورت این برداشت و تحلیل یک فرد درباره یک شخصیت و واقعیت تاریخی است که نمی‌توان به‌رغم همه ضعف و نادرستی کسی را از داشتن آن منع کرد و آزادی عقیده را نفی و نهی کرد.

اما میزان درستی آرای دکتر غنی نژاد ایشان آن زمان بیشتر روشن می‌شود که اظهارات ایشان را درباره کودتای 28 مرداد و ماهیت رژیم شاه می‌خوانیم. ایشان کودتای 28 مرداد را نه فقط کودتایی آمریکایی - انگلیسی نمی‌داند؛ بلکه از اساس منکر کودتا هستند و معتقدند که این مردم بودند که به خیابان‌ها ریختند و مصدق را سرنگون کردند: «در 28 مرداد برخلاف آنچه طرفداران مصدق روایت کردند این ارادل‌واوباش نبودند که به خیابان آمدند و علیه مصدق شعار دادند. چون در آن روز افرادی مثل شعبان جعفری در زندان بودند و نمی‌توانستند به خیابان بیایند و این مردم عادی بودند که برای حمایت از سلطنت به خیابان آمدند.» (سازندگی-1401/5/30) از استاد دانشگاهی مانند آقای غنی نژاد این اظهار نظر واقعاً جای تعجب و شگفتی دارد.

اولا که این تنها طرفداران مصدق نیستند که تظاهرکنندگان آن روز را و مهاجمان به مراکز دولتی و اداره رادیو و دفاتر احزاب و سرانجام خانه دکتر مصدق را ارذل‌واوباش می‌نامند اگر استادگرامی نگاهی به تحقیقات انجام گرفته در این زمینه از سوی مورخان و محققانی همچون مارک گازیروفسکی، پرواند آبراهامیان، سپهر ذبیح و... بکنند می‌بینند که به جز طرفداران دربار ویا ماموران سیا و اینتلیجنت سرویس، مابقی ناظران وقایع آن روز ویا محققان بیطرف هم، دارودسته‌ای که از محله بدنام تهران به سرکردگی امثال پری آژدان قزی و ملکه اعتضادی به راه افتادند و یا جماعت دیگری که به رهبری و تحریک امثال برادران هفت کچلون و ناصر جگرکی و حسین رمضون یخی و... در خیابان ظاهر شدند را ارادل‌واوباش نامیدند.

از سوی دیگر مگر در آن دوران تنها لات و اوباش تهران و سردهسته ارادل‌واوباش شعبان جعفری بود که در غیاب او ارادل‌واوباش بی‌سرپرست مانده و نتوانند عده‌ای را برای مخالفت با مصدق به خیابان‌ها بیاورند. اگر جناب استاد اندک رجوعی به روزنامه‌ها و نیز تحقیقات انجام گرفته در باره کودتای 28

مرداد می‌کردند به‌آسانی به اسامی سرکردگان ارادل‌واوباش که در آن روز به خیابان‌ها آمدند پی می‌بردند. بله شعبان جعفری تا بعدازظهر 28 مرداد که از زندان آزاد شد نقشی در تظاهرات و حمله به

مراکز دولتی و مرکز رادیو و... نداشت. ولی در غیاب وی تا ساعت 3 بعدازظهر کسانی همچون برادران عباسی (هفت کلون)، طیب‌وطاهر حاج‌رضایی، حسین رمضان یخی (اسماعیل‌پور) و برادرش نقی اسماعیل‌پور، محمودمسگر، بیوک صابر، ناصر حسن‌خانی (جگرکی)، اصغر استادعلی نقی (سسکی) و... این وظیفه را به نحو احسن انجام دادند. طیب حاج‌رضایی در باره فعالیت خود در آن روز می‌

گوید: «فوراً فرستادم ده بار چوب خریدند و چند تا قمه و دشنه هم که داشتیم. بچه‌ها را جمع کردیم و با کامیون و جیب آمدم شهر... خلاصه می‌دانید که آن روز چه کارکردیم یعنی همه می‌دانند که چه‌طور شد

و چه‌طور نشد»

سردسته‌های آن کسانی که دکتر غنی نژاد از آنها به نام مردم یاد می‌کند ده روز بعد از 28 مرداد در مراسمی که به‌منظور قدردانی از زحماتشان در سرنگونی دکتر مصدق کشیده بودند در ملک خصوصی سپهبد زاهدی نخست‌وزیر کودتا برگزار شد شرکت کردند. یک ماه بعد از آن هم عده دیگری از همین افراد به دیدار شاه رفتند. گزارش کامل این مراسم در اطلاعات هفتگی مورخ ۲۷ شهریور ۱۳۳۲ درج شده است.

دکتر غنی نژاد در همان جا درباره رویکرد سیاسی دکتر مصدق می‌نویسد: «دکتر مصدق سیاستمداری دارای افکار و رویکردی سازگار و منسجم نبود که بتوانیم او را مشروطه‌خواه، تجددطلب، دموکرات یا لیبرال بدانیم. اندیشه سیاسی او ملغمه‌ای از دیدگاه‌های سنتی و متجدد و حتی متناقض بود که نتیجه طبیعتاً می‌توانست گفتارها و رفتارهای بسیار متفاوتی باشد.» همان منبع)

اگر به گمان آقای دکتر غنی نژاد، دکتر مصدق مشروطه‌خواه، دموکرات و تجدد طلب نبود، می‌شود چنین برداشت کرد که آنها که در مقابل او صف‌آرایی کردند و طیف وسیعی از حزب توده تا شاه و دربار و عوامل کشورهای بیگانه در ایران بودند دارای چنین ویژگی‌ها و اندیشه‌هایی بودند؟ آیا برادران رشیدیان، سیدضیا الدین طباطبایی، برادران تفضلی، فرخ کیوانی، علی جلالی، میراشرافی، تیموربختیار، تیمسار آزموده سپهبد زاهدی و فرزندش اردشیر، مشروطه‌خواه، تجددطلب و دموکرات بودند؟ و یا شاه و خواهرش اشرف و ملکه مادر دارای چنین تمایلات آزادی‌خواهانه‌ای بودند؟

ایشان در ادامه بحث کوتاه خود در یادداشت: «تأثیر مخرب مصدق» بدون آن که شاهد مثالی درباره افکار و عملکرد متناقض مصدق بیاورد موضع دیگری را پیش کشیده و به میراث مصدق برای مخالفان رژیم شاه در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ اشاره کرده می‌نویسد: «جریان‌های سیاسی و روشنفکری ضد مشروطه و ضد تجدد در میان نسل جوان سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ عمدتاً ریشه در جریان چپ مصدقی دارد و طبق معمول به سراغ دو نفر می‌رود و می‌نویسد: «از تأثیرگذارترین نمایندگان فکری این جریان می‌توان از جلال آل‌احمد و دکتر شریعتی نام برد. تأثیر این جریان بر تاریخ معاصر ما داستان شگفت‌انگیزی است... اگر دکتر مصدق در ظاهر از مشروطه و حکومت قانون دم می‌زد و در عمل کار دیگری می‌کرد، مصدقی‌های متأخر تعارف و ظاهر را کنار گذاشتند و آشکارا شمشیر از رو کشیدند و عملاً با شعارهای احساسی به خدمت ارتجاع آمدند و میراث گرانبهای مشروطیت، تجدد و حکومت قانون را به سخره گرفتند»

چنین به نظر می‌رسد که اشکال استاد گرامی اقتصاد، فراموشی تحولات تاریخ معاصر ایران است. آیا تمام جریاناتی که در دهه ۱۳۴۰ رو به مبارزه مسلحانه آوردند متأثر از مصدق، شریعتی و جلال آل احمد و به اصطلاح چپ مصدقی بودند؟ حزب ملل اسلامی، هیات های مؤتلفه اسلامی، مجاهدین خلق، چریک های فدایی خلق و... جملگی بدون آگاهی و جمع بندی از مبارزات پارلمان تارستی سال های گذشته، بدون آگاهی از فضای جهانی و... فقط به صرف اندیشه مصدق رو به سوی مبارزات قهرآمیز آوردند و به قول شما شمشیر از رو کشیدند؟

دکتر غنی نژاد همچنین معتقدان به دکتر مصدق و تجدد را عامل به سخره گرفتن مشروطیت و تجدد و در خدمت ارتجاع معرفی می کنند. آیا منظور ایشان از به سخره گرفتن مشروطیت، شرکت نکردن در انتخابات فرمایشی دوره نوزدهم به بعد بوده است؟ و یا منظور از حکومت قانون، حکومت پهلوی در دوران بعد از مرداد ۱۳۳۲ است. اگر منظور ایشان چنین است به نظر می رسد که خوب است تورقی در یادداشت های علم وزیر دربار شاه بکنند که درباره ماهیت رژیم شاه چنین می نویسد: «اسدالله علم: [به سفیر آمریکا] گفتم: شما خیال نکنید من در تاریکی می رقصم. من می دانم که خدمتگزار یک دیکتاتور قوی هستم؛ ولی می دانم که نفع این دیکتاتور هزاران برابر ضرری است که به کشور ممکن است بزند. اگر اقدام شدید یا تنبیه می کند به خاطر مملکت است... به علاوه به من نوکر خود اجازه گفتگو و مباحثه می دهد... من با علم به یک محیط دیکتاتوری با سربلندی خدمت می کنم.» (علم سال 74:52)

آیا در نظر دکتر غنی نژاد، اسدالله علم هم یک مصدقی چپ بود که رژیم شاه را دیکتاتوری می دانست؟ پاسخ این سوال را من نمی توانم بدهم.

شرق آن لاین ۱۱ خرداد ۱۴۰۲ ---- کانال ایران فردا خرداد ۱۴۰۲